

# هزاره می عشق

کاظم محمدی

www.ketab.ir



نام کتاب : هزاره می عشق

نویسنده : کاظم محمدی

انتشارات : نجم کبری

چاپ و صحافی : ناژو

تیراژ : ۲۰۰

چاپ اول : ۱۳۸۹

نوبت چاپ : سوم ۱۴۰۲

قیمت : ۲۱۰۰۰۰ تومان

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۲۳-۲



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه: محمدی، کاظم، ۱۳۴۰ -

عنوان و نام پدیدآور: هزاره‌ی عشق / کاظم محمدی.

مشخصات نشر: کرج: نجم کبری، ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری: ۴۱۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۲۳-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیا.

یادداشت: کتابنامه: ص [۳۷۷] - ۳۹۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: عشق (عرفان)

عشق (عرفان) -- کلمات قصار

عشق (عرفان) در ادبیات

نکته‌گویی‌ها و گزینه‌گویی‌ها

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۹ ۴-م۳/۹/۹۷۲۸۶ BP

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۸۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۱۸۳۷۲

www.ketab.ir

### فهرست مطالب

۵

۱۹

۳۷۷

۳۹۱

مقدمه

هزاره‌ی عشق

کتابنامه

نمایه

## هُوَ الْمَحْبُوبُ

### مقدمه

به صحرا شدم،

عشق باریده بود،

و زمین تر شده،

چنان که پای به برف فرو شود

به: «عشق»

فرو می شد.

عبارتی شیوا و زیبا از سلطان العارفين بايزيد بسطامي در قرن

سوم هجری است که بی تردید بسیاری از شما آنرا در حافظه

دارید و بارها و بارها آنرا در دل خود و در یادهای خویش مرور

کرده و از فهم آن لذت بسیار برده اید. این نمونه‌ای از سخنان

زیبا در «عشق» است که از عاشقی عارف برجای مانده، دیگران هم کمابیش از این بابت سخنان نغز و مغزی گفته و در دفترهای دینی، عرفانی، و ادبی برای ما باقی گذاشته‌اند. یافت آن‌ها و دریافتشان به گونه‌ای که به راستی «جامع» باشد البته که کاری صعب و دشوار است اما نشدنی و نایاب هم نیست.

«عشق» هدیه‌ای الهی و تحفه‌ای آسمانی است و عارفان بزرگ آن را «واردی غیبی» می‌دانند و آدمی را مستقلاً در آن فاعل نمی‌شناسند. راستی هم چنین است، زیرا تا کنون مشاهده نشده که کسی گفته و یا بر این باشد که: من این هفته، یا در این ماه یا یا امسال گرفتار هستم و وقت ندارم، اما در هفته یا ماه یا سال آینده که فراغتی حاصل شد عاشق می‌شوم! واقع این است که عاشقی کردن در حالت «انفعال» رخ می‌دهد و به تعبیری دیگر ما باید «منفعل» در عشق باشیم و با «فاعل» بودن، عشقی پدیدار نمی‌گردد. مولانا در این مقوله بر این است که در راه صعب و دشوار عشق، باید همواره «صیدِ عشق» شد و نه «صیادِ آن»، که:

آن که ارزد صید را عشق است و بس  
لیک او کی گنجد اندر دام کس  
تو مگر آیی و صید او شوی  
دام بگـذارِی به دام او روی  
عشق می‌گوید به گوشم پست پست

صید بودن خوش تر از صیادی است  
 گول من کن خویش را و غره شو  
 آفتابی را رها کن ذره شو  
 بر درم ساکن شو و بی خانه باش  
 دعوی شمعی مکن پروانه باش  
 تا بینی چاشنی زندگی  
 سلطنت بینی نهان در بندگی

عشق که گوهری آسمانی و واردی غیبی است به این راحتی‌ها به دست نمی‌آید و به سهولت نصیب کس نمی‌شود و آدمی باید «قابل» آن باشد تا هُمای تیزنک عشق بر سروشانه‌اش جای سازد و «لایق» حضور بارگاه حقّ‌اش گرداند.

عاشقی کردن نیز کاری دشوار است و آن‌قدر «شرایط» و «ادب» و «آداب» دارد که هر بی‌سروپایی قابل و قادر نیست تا آن را دربرگیرد و به آن متّصف شود و احیاناً به آن بی‌بالد.

عشق طالبِ راستی و درستی است و لذا راست‌کاران و درست‌کاران را می‌طلبد و فقط ایشان را به حریم امنِ خود راه می‌دهد، که تا محرم نشوی به خانه‌ی عشقات راهی نیست و تو را هرگز به چنان خانه‌ی امنی راه نخواهند داد.

عشق به دنبال اخلاص و یک‌دستی و بی‌ریایی است.

ناخالصان و ریاکاران هرگز به ساحت عشق راه نمی‌یابند. عاشق باید به تمامی از «خود» خارج و فارغ باشد و به تمامی باید غرق محبوب و معشوق راستین گردد و در این فنا نیز فانی شود. این است که خودخواهان و مغروران و متکبران هرگز به دریای عشق راه نمی‌یابند و عشق را ادراک نمی‌کنند. عاشقی که باید عارف به حال معشوق باشد و خویش را در راه او فدا و فنا سازد همواره نادر و کمیاب است. این است که عاشق باید «خطرپذیر» باشد و از «رسوایی» و «بدنامی» در راه معشوق خوف و هراسی به دل راه ندهد که:

در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن  
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

بی‌خوابی و بی‌خوراکی و زیستن در بی‌زمان و بی‌مکان کار عاشق صادق است. و به راستی که چنین عاشقی بسیار اندک و مانند کیمیا و کبریت احمر است. و البته که نعمت‌های الهی همه در گرو «عشق» و وجود عاشقان صادقی است که در عشق «پای از سر نندوند» و در کمند جاذبه‌های محبوب و معشوق جز به خدمتی صادقانه و خالصانه نمی‌اندیشند. مزد عاشق در عشق همین «عاشقی کردن» و توجه معشوق به اوست. سختی کار عاشقی این است که عاشق اگر برای خود حقی از وصل قائل باشد و از فراق

بیمناک باشد هنوز در قید «خودی» اسیر و گرفتار است و از حقیقت عشق فرسنگ‌ها فاصله دارد که:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد  
بوالعجب من عاشق این هردو ضد

عاشقی بی‌خویشی است. از خود فارغ گشتن است. بی‌هوس گردد دروایم محبوب گردیدن است. رضای محبوب را اصل قرار دادن است. در راه او جان‌فشانی کردن است. این است که عشق و عاشقی کردن فرازمان و فرامکان بودن و به جریده‌ی هستی پیوستن است؛ عشق نه تنها پایا و پویاست بلکه عاشق را نیز به همین اعتبار ذاتی پایا و پویا می‌گرداند. و لذا در نظر عارفان خوش‌ترین الحان و بهترین نغمه‌ها همین «نغمه‌ی عشق» است، هرچند که به گمان برخی که راست هم هست «نغمه‌ی توحید» را نوید می‌دهد و گاه با صدای اذان مؤذن در طنین نام مبارک «الله» با «الله اکبر» و «لا اله الا الله» عجین می‌شود که:

از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر  
یادگاری که در این گنبد دوآر بماند

این عشق که گوهری ازلی و عنایتی ابدی است. به همین خاطر به فهم آدمی که محصور در زمان و مکان است در نمی‌آید. تعریف نمی‌شود، محدود نمی‌گردد، به دام نمی‌افتد،



خود صیّادی است که شکار می‌کند اما «بز لاغر» نمی‌گیرد، شکار او «سلطان» است از این رو جز عارفان با معرفت و اولیاء صاحب ولایت را نشان نمی‌کند.

در نظر عارفان این عشق لطیفه‌ای است غیبی که «امانت» خداست. اما امانت را جز به امین نمی‌سپارند، از این رو امانتداران این امانت، معرفتی الهی و دانشی ربّانی دارند. از آن جا که عشق با دل آدمی کار دارد و هر آدمی دلی دارد پس عشق را با آدمی کاری است ژرف و جاودانی. هر آدمی با این حال مجالی برای عشق می‌یابد و می‌تواند عشق را به تجربه بنشیند و از آن بهره‌ای بایسته داشته باشد. اما این هم هست که هر انسانی جز یک دل نداشته و لذا محبوبی واحد و یگانه باید داشته باشد و این یگانه هم کسی جز خدا نیست و لذا دل خالهی اوست و عاشق از برای او خواهد بود. ولی در بین عاشقان، چه اندازه عشق راستین را برمی‌تابند و حقیقت آن را ادراک می‌کنند؟

وجود عشق‌های گوناگون نشان از آن دارد که آدمی از مرز دل فراتر یا بهتر است بگوییم بیراهه رفته و گرفتار هواهای نفسانی شده است. این گونه است که به جای «عشق» که مقدّس و گرامی است از «شهوت» یاد می‌شود. و برخی به خطا خواسته‌های نفس را که میلی شهوانی است با عشق یکی می‌گیرند و به خیال خام خود عاشقی می‌کنند! عشق را از «دل»، و شهوت را از «نفس

اماره» باید سراغ گرفت و لذا بی اندازه بین این دو فرق است و بین عاشق و شهوتی نیز از زمین تا آسمان اختلاف است تا مبادا خود و یا دیگری را بفریبی و این دو را خلط کنی و آخرت را به باد دهی و دل را تباه سازی.

از «شهوت» که برخاسته از هواهای نفسانی است و به مدد شیطان بالیده می گردد هیچ راهی به خدا نیست ولی از «عشق» هست که عشق، نخستین آفریده‌ی حضرت حق است و عالی ترین و مقبول ترین نیز هست، هر چند که برخی «عقل» را آغاز وجود می دانند و نمی دانند که:

گرچه گویند که اول عقل بود  
عشق پیش از آن تجلی ها نمود

به زعم مولانا عشق را باید از عشق پرسید و از عشق هم باید جواب شنید که:

عشق حقیقتی بود وجدانی  
ای جان پدر تا نجشی کی دانی؟!

ازلی و کهن بودن عشق به خودی خود گواه ناشناس بودن آن است، همین که قدیم است و در یک تجلی از نگاه حضرت حق به جمال خود پدیدار شده کفایت می کند تا ناشناخته باقی بماند.

این ناشناسی نه تنها از دیرینگی عشق، بلکه از فرط عظمت و گستردگی و اشراف آن نیز هست. از آنجا که همه‌جا را در بر گرفته و از فرط آشنایی ناشناخته باقی مانده است. لذا برای یافت و دریافت عشق باید به عشق رسید یا به تعبیری دیگر باید انتظار عشق را کشید و در واقع عشق «واردی» است غیبی، و الهامی است الهی و تا نخواهد، کسی عاشقی نخواهد کرد و اگر خود عاشقی کنیم شاید که گرفتار نفس شویم و به شهوت بگراییم. پس عشق را هم از آنجا که از اوست باید از «او» طلب کرد و بی‌عبایت «او» روی جمال و کمال به کس نمی‌گشاید و این است که بسیلری از مدعیان در طلبش بی‌خبرانند و در گرداب خیال و جبال پُر و هم توهم اسیر و گرفتارند. با این حساب عشق را پهلوانی باید و قدرتمندی که بر هواهای نفس امیر باشد و زیر سلطه‌ی «امارة بالسوء» نباشد. و مرد این میدان چونان عشق راستین نادر و کمیاب است.

عارفانی بزرگ در طول تاریخ از حقیقتِ عشق و عشق حقیقی گفته‌اند و ساحت قدسی معشوقِ راستین را برشمرده‌اند و به ما شیوه‌ی عاشقی کردن و حریم عشق را پاس داشتن و به حضرت معشوق نزدیک شدن را یاد داده‌اند.

آنرا که مستقیماً صید و شکارِ عشق نکرده‌اند و مقبول حضرتش نساخته‌اند با ورود به آثار عارفان و یافتن درست‌ترین

نشانه‌های «عشق و عاشق و معشوق» به نوعی لایق این راه گشتن را مرور و تمرین می‌کنند. و این که آدمی از بهترین‌ها و خوبترین‌ها، بهترین‌ها و خوبترین‌ها را بشنود و بخواند خود بسیار مبارک و میمون و خجسته خواهد بود. هرچند که این راقم در طول بیش از سی سال پژوهش و تحقیق، چندین کتاب و ده‌ها مقاله را در خصوص عشق به همین خاطر به رشته‌ی تحریر درآورده است باز هم بر آن شد تا کاری ماندگار و پایا در این باره به ثبت برساند. کاری که در آن ظاهراً، بررسی و کنکاشی وجود ندارد. و تحلیل و شرحی هم در کار نیست. و همین یادآور سخن مولانا است که «عشق بی‌زبان» را می‌پسندیده و خوش تر می‌داشته و شرح و تفسیر را در آن جالنگ و نارسا و خام می‌دانسته است. و بر این اساس، کاری بدون شرح و تفسیر را ساخته و پرداخته نموده و به همه‌ی عاشقان تقدیم کرده است.

کتاب‌های: «عشق و عاشق و معشوق»، «جدال تاریخی عقل و عشق»، «چالش درون»، و «چشمه‌ی بقاء» که سال‌ها پیش، از این جانب به نگارش درآمده و به زیور چاپ سپرده شده، به اندازه‌ی کافی در شرح و تفسیر و تحلیل عشق و انواع و اقسام آن و شرایط درستی و نادرستی آن سخن گفته و برای محققان پاسخی کافی را در برداشته است. اما آنچه که هم اکنون در مقابل دیدگان خواننده‌ی محقق قرار گرفته و «هزاره‌ی عشق»

نامیده شده «هزار» عبارت شیوا و کم‌نظیر در خصوص «عشق» است که همه‌ی جوانب عشق را در بر گرفته و به تمام پریش‌های احتمالی خواننده درباره «عشق و عاشق و معشوق» جواب داده است.

البته که عشق در کتاب و دفتر و اوراق و سطور نیست. اما آنچه که گاه در این همه جمع است نیز خالی از عشق نیست. نامه‌ی محبوب که محبوب است به جای خود؛ نامه‌هایی هم که درباره‌ی محبوب هست نیز ارزنده و گرمی است و باید بر دیده و دل نهاد.

از عشق بسیار می‌گویند و می‌شنوند ولی حقیقتِ عشق ناپدید و نایاب است. این است که باید حتی توصیف عشق را هم از «راستان» شنید، از کسانی که در مبارزه با نفس و شیطان، قدرتمندانه ظاهر شده‌اند و در تسلیمِ محبوبِ راستین به سلامتی بزرگ رسیده‌اند. از عارفان و اولیاء و دانشمندانی که دانشی ژرف و عمیق و گسترده دارند که از وحی و پرتو وحی اشراق شده و به هدایت رسیده‌اند. این است که ما در این کتاب از اقوال و احوال اینان بهره گرفته‌ایم و مجموعه‌ای را برای مشتاقان عرفان و حقیقت‌تدارک دیده‌ایم که به طور پراکنده بوده و برای رسیدن و یافت و دریافت آن باید به ده‌ها و بلکه صدها منبع و مأخذ سرزد و به دقت تمام مطالعه و مرور کرد تا آنچه که هست را

دید و به دست آورد. شاید در ابتداء این راقم هم فکر نمی کرد که انجام کاری این گونه تا چه اندازه می تواند سخت و دشوار باشد و در طول مسیر برای یافتن یک عبارت شاید ده ها صفحه ورق زده و سطر به سطر و نکته به نکته و موبه مو را دیده و ساعت ها را به مطالعه و مرور و تدقیق و یافت نکته های قابل توجه صرف کرده باشد تا آن چه که مطلوب بوده را بیابد و در این متن به ظاهر ساده بگنجانند. به هر جهت کاری بس دشوار بوده و اگر به مآخذ آن هم عنایت شود مورد تصدیق اهل فن قرار خواهد گرفت.

در این متن از عشق و انواع و اقسام آن سخن رفته و راست و دروغ آن از زبان راستان عالم مشخص شده است. کم و کیف آن و چگونگی ماهیت عشق، چگونگی صفات و کردار عشق، حالات عاشق و اموری که بر عهده ی او گذاشته شده، و صفات معشوق، راست و دروغ بودن و حقیقی و مجازی، و الهی و شهوانی بودن آن را به تمامی بر شمرده ایم و معلوم کرده ایم که عشق و عاشق و معشوق را چگونه بیان و تحلیل کرده اند. هر چند که پیش از این و بیش از این و به دقت و بررسی از عشق و عاشق و معشوق، با همین عنوان سخن گفته و چشمه ی بقا را معرفی کرده ایم ولی در این اثر برای پژوهندگان و محققان لطفی دیگر است. در این جا تحلیلی برای خسته کردن وجود ندارد و تفسیری

به کار گرفته نشده و به بیان مولانا بی تفسیر و بی بیان، بیان و تبیین گشته است. و شاید بتوان گفت که این کتاب، «همه چیز درباره‌ی عشق» است. تا شما از آن، چه چیزی را طلب نمایید؟ از آن جا که همه طفیل و دنباله‌ی عشق‌اند، «طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری» لذا برای همه کس نیز به فراخور حال او و فهم او کارایی دارد، تا چگونگی به آن ارادت ورزد که: «ارادتی بنما تا سعادت بیبری». برای استاد و دانشجو، برای معلم و شاگرد، برای سخنور و گوینده، برای نویسنده و شاعر، و برای هرکسی که دلی دارد و آن دل را مستعد عشق می‌یابد و با عشق به عنوان مرکبی تیزتک میل به معراجی الوهی تا عرش رحمان را دارد.

آن چه که هست به خواننده راه راست و درست را در عشق نشان می‌دهد و به بیراهه نمی‌برد و معرفی راستین را به وی انتقال می‌دهد. امید است که این نوشته به عنوان کتابی مرجع برای اساتید فن و اثری بالینی برای دانشجویان محقق و برای صاحبان ذوق قلمداد گردد و مورد استفاده‌ی بهینه‌ی اهلان واقع شود.

ظاهر این کتاب شاید به نظر برخی، تدوین و تجمیعی ساده به نظر آید ولی شناخت عبارات اختصاصی عارفان که کاری فنی و تخصصی در این حوزه به حساب می‌آید قهراً ساده و آسان نبوده و از هرکسی بر نمی‌آید. مروری در بخش کتابنامه و فهرست مآخذ و منابع می‌تواند نشان دهد که این کتاب کاری تخصصی و

ویژه بوده و برای تدوین آن نه تنها باید در رشته‌ی عرفان و تصوف سابقه و ریشه و تخصص داشت، بلکه باید به ده‌ها کتاب مرجع، و تعیین سره و ناسره، و درست و خطای آن نیز دستی و اشرافی داشت.

به هر روی این کتاب حاوی «هزار» سخن و نکته‌ی سخته و پخته است، که عمدتاً نثر و هرازگاهی نظم و شعری از ناموران عرفان و دین و ادب را به همراه دارد. تنوع منابع و تنوع گویندگان می‌تواند اشتیاق خواننده را در این جهت برانگیزد که با تأمل و دقت بیش‌تری به آن توجه نماید. و سرسری و خام از آن عبور نکند.

این کتاب برای همه‌ی افراد می‌تواند مفید و کارآ باشد. هرچند که کاری تخصصی است ولی این تخصص بیرون از ذوق و درون و خواسته‌ی افراد نیست. از آن‌جا که «عشق» در حدّ عالی و متعالی آن مختصّ به «انسان» است پس هر جا انسانی باشد به «عشق» خواهی و نخواهی متمایل است و لذا این کتاب می‌تواند اثری فراگیر و شایسته برای مطالعه باشد، خاصه که سخن بزرگان است و بزرگ‌ترین سخنان.

در این کتاب تبویب و باب‌بندی وجود ندارد، بخش و فصلی در کار نیست، این است که مطالعه‌ی آن آسان و دلپسند و گیرا خواهد بود. و هرکسی در هر حدّ دانش و سواد، در هر حالی



می‌تواند از این مجموعه سود بایسته را ببرد. برای خواندن آن، زمان خاصی لازم نیست و در هر شرایطی می‌توان آن را نگاه کرد و خواند، زیرا مطالب و عبارات موجود در آن کاملاً مستقل بوده و حتی به صورت تورق و پراکنده نیز می‌توان آن را مطالعه نمود.

این کتاب که از دل ده‌ها کتاب معتبر بیرون کشیده شده و در حکم استخراج گوهری خاص و خالص و گران‌بها از صدها معدن سخت و دیرپاب عرفان و تصوف است می‌تواند به منزله‌ی صدها کتاب به حساب آید و کسی هم که آن را داشته باشد گویا کتابخانه‌ای سیار و ویژه را به همراه دارد. و خواندن آن نیز به مانند خواندن صدها کتاب اصلی و اصیل خواهد بود.

در آخر امید است که عاشقان و جویندگان حقیقتِ عشق، راقم را از دعای خیر خود فراموش نسازند. و در لحظه‌های باشکوه «حضور» که با اخلاصی تمام صورت می‌پذیرد و لطافتِ عشق با عظمت تمام «حاضر» می‌گردد وی را نیز به یاد آورند. باشد که پرتو مبارکِ عشق با عنایات معشوق بر راقم نیز بتابد و مؤثر افتد.

و هو الولی الحمید  
بهار سال ۱۳۸۹ خورشیدی  
کاظم محمدی و ایقانی